نسخهٔ پیش از انتشار

آسیب‌های روش‌شناختی در تفسیر علمی قرآن
مطالعهٔ موردی آیاتِ آسمان

سید رضا موسوی
dr.r.mosavi@chmail.ir
استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.
امید محمدرضایی
omid.mohammadrazai@iau.ir
دانشجوی دکتری، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.
رضا زارعی سمنگان
استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی، گلستان، ایران.
Rezazareisamangan@yahoo.com

چکیده

آیات آسمانی ***قرآن***، به‌ویژه آیات آفرینش آسمان‌ها، حرکت اجرام و پدیده‌هایی مانند شهاب‌ها، از مهم‌ترین عرصه‌های گفت‌وگوی ***قرآن*** و نجوم‌اند. گسترش نجوم و کیهان‌شناسی معاصر، ظرفیت تازه‌ای برای فهم این آیات پدید آورده، اما در مواردی به تطبیق‌های شتاب‌زده و برداشت‌های ناپایدار انجامیده است. پژوهش حاضر با هدف شناسایی آسیب‌های روش‌شناختی در تفسیر آیات آسمانی و ارائه ضوابط عملی برای پیشگیری از خطا در نسبت‌سنجی ***قرآن*** و نجوم سامان یافته است. این تحقیق با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد مهم‌ترین آسیب‌ها عبارت‌اند از: خلط میان تفسیر، تطبیق و تحمیل؛ آغاز فهم آیه از نظریه علمی به جای دلالت لغوی و سیاقی؛ تکیه بر فرضیه‌های ناپایدار؛ بی‌توجهی به غایت هدایتی قرآن؛ گزینش‌گری در داده‌های علمی؛ غفلت از ساختار ادبی آیات و تبدیل هم‌خوانی احتمالی با علم به ادعای قطعی اعجاز علمی. این آسیب‌ها در نمونه‌های عینی تفاسیر قرن چهاردهم دیده می‌شود؛ از جمله می‌توان به تحمیل پیش‌فرض‌های طبیعت‌گرایانه بر تفسیر آیات ناظر به امور غیبی؛ استطرادهای علمی و پراکندگی مباحث نجومی در تفسیر؛ غفلت از سیاق؛ و فروکاست معنای آیات به مدل‌های خاص کیهان‌شناختی اشاره کرد. تفسیر آیات آسمانی زمانی معتبر است که از متن و سیاق آغاز شود، میان دلالت قطعی آیه و تطبیق احتمالی علمی تفکیک کند، تنها از یافته‌های معتبر و تثبیت‌شده بهره گیرد و غایت توحیدی و هدایتی ***قرآن*** را حفظ نماید. نوآوری مقاله، ارائه گونه‌شناسی ساختارمند آسیب‌های روش‌شناختی در تفسیر آیات آسمانی، همراه با مصادیق عینی از تفاسیر قرن چهاردهم است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر علمی، آیات آسمانی، آسیب‌شناسی روش‌شناختی، ***قرآن*** و نجوم، نقد مفسران.

نسخهٔ پیش از انتشار

درآمد

گستردگی اشارات قرآنی به آفرینش آسمان‌ها و زمین، سبع سماوات، آسمان نزدیک، زینت یافتن آسمان به ستارگان، حرکت خورشید و ماه، شهاب‌ها و برخی تعابیر مربوط به آغاز و انجام جهان، زمینه‌ای برای گفت‌وگو میان قرآن‌پژوهی و علوم طبیعی، به‌ویژه نجوم و کیهان‌شناسی، فراهم آورده است. از سوی دیگر، پیشرفت علوم تجربی و دگرگونی مداوم نظریه‌های علمی، پرسش مهمی را پیش روی مفسران قرار داده است: داده‌های علمی با چه شرایط و در چه سطحی می‌توانند در فرایند فهم و تفسیر آیات ***قرآن*** به کار گرفته شوند؟ پاسخ به این پرسش، به‌ویژه در قلمرو تفسیر علمی، اهمیت اساسی دارد؛ زیرا میان استفاده از یافته‌های قطعی علم تجربی برای فهم بهتر مفاد آیه و تحمیل یک نظریه علمی بر آیه تفاوتی بنیادین وجود دارد. در پژوهش‌های مربوط به روش تفسیر علمی نیز بر تمایز میان استخدام علم در فهم آیات، استخراج علوم از ***قرآن*** و تحمیل نظریه‌های علمی بر متن تأکید شده است.

تفسیر علمی یکی از گرایش‌های تفسیری است که در آن مفسر برای تبیین آیات علمی ***قرآن*** از یافته‌های علوم تجربی بهره می‌گیرد. این رویکرد، به‌ویژه در دوران معاصر و هم‌زمان با گسترش علوم جدید، توسعه یافته و در آثار شماری از مفسران و قرآن‌پژوهان بازتاب پیدا کرده است. انگیزه‌هایی همچون نشان‌دادن سازگاری ***قرآن*** با یافته‌های علمی، پاسخ‌گویی به شبهات ناشی از تعارض علم و دین، تبیین اشارات علمی ***قرآن*** و گاه اثبات اعجاز علمی، در گسترش این جریان مؤثر بوده‌اند. بااین‌حال، صرف بهره‌گیری از علم، به‌تنهایی ضامن صحت تفسیر نیست و هر نوع پیوند میان یک گزاره قرآنی و یافته علمی را نمی‌توان تفسیری معتبر دانست.

طرح مسئله

یکی از مهم‌ترین مسائل روش‌شناختی در این حوزه، تفاوت میان سطوح اعتبار داده‌های علمی است. میان واقعیت‌های تجربی تثبیت‌شده، قوانین علمی، نظریه‌های برخوردار از شواهد فراوان و فرضیه‌های موقت و در حال آزمون تفاوت وجود دارد. اگر مفسر بدون تفکیک این سطوح، نظریه یا فرضیه‌ای علمی را قطعی تلقی کند و معنای آیه را بر اساس آن شکل دهد، تفسیر او به سرنوشت همان نظریه وابسته خواهد شد و با تغییر یا ابطال آن، اعتبارش نیز متزلزل می‌گردد. ازاین‌رو، تفکیک میان یافته‌های علمی معتبر و نظریه‌ها و فرضیه‌های متغیر، و پرهیز از قطعی‌سازی دستاوردهای موقت علوم،

نسخهٔ پیش از انتشار

از ضرورت‌های اساسی تفسیر علمی به شمار می‌آید. برای نمونه، نسبت‌دادن نظریه گسترش جهان به آیه وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ پیش از احراز قطعیت علمی آن، از منظر روش‌شناختی نیازمند احتیاط و بررسی دقیق است.

بخش دیگری از آسیب‌ها به نادیده‌گرفتن اقتضائات متن ***قرآن*** بازمی‌گردد. بی‌توجهی به معنای لغوی و عرفی واژگان، کنارگذاشتن سیاق، غفلت از ساختار نحوی و ادبی آیه، بی‌اعتنایی به قرائن درون‌متنی و برون‌متنی، نادیده‌گرفتن سنت تفسیری و روایی معتبر و جست‌وجوی یک مصداق علمی از پیش تعیین‌شده، می‌تواند فرایند تفسیر را از کشف مراد آیه به تطبیق متن با یافته مطلوب مفسر تبدیل کند. در چنین شرایطی، تطبیق نظریه‌های علمی بر قرآن، بدون رعایت قواعد زبانی و ظواهر معتبر آیات، ممکن است به تأویل ناروا و تفسیر به رأی بینجامد.

این مسئله در آیات مرتبط با آسمان اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا این آیات از یک‌سو به پدیده‌هایی مانند آفرینش آسمان‌ها و زمین، هفت آسمان، آسمان نزدیک و شهاب‌ها اشاره دارند، و از سوی دیگر، در بافتی توحیدی، هدایتی و گاه ناظر به امور غیبی قرار گرفته‌اند. اختلاف مفسران در تبیین مفهوم سبع سماوات و میزان بهره‌گیری آنان از داده‌های علمی و تفسیری، نشان می‌دهد که روش تفسیر در نتیجه فهم آیه تأثیر مستقیم دارد. همچنین، تطبیق شتاب‌زده برخی تعابیر قرآنی با مدل‌های جدید کیهان‌شناختی، ضرورت ارزیابی روش‌شناختی این برداشت‌ها را آشکار می‌سازد.

مسئله این پژوهش، صرفاً صحت یا نادرستی یک تفسیر خاص نیست؛ بلکه شناسایی و طبقه‌بندی الگوهای تکرارشونده خطا در فرایند روش‌شناختی تفسیر علمی آیات آسمانی است. ازاین‌رو، آسیب‌شناسی با نقد موردی تفاوت دارد: نقد، ارزیابی یک تفسیر خاص است؛ اما آسیب‌شناسی، در پی کشف الگوهای عام خطا در یک جریان علمی است. دیدگاه منتقدان در این تحقیق، داده‌هایی برای استخراج و گونه‌شناسی این آسیب‌ها است، نه صرفاً مجموعه‌ای از مخالفت‌ها.

تمرکز پژوهش بر آسیب‌های روش‌شناختی است؛ یعنی کاستی‌هایی که در نحوه استفاده از قواعد، قرائن، منابع و ابزارهای تفسیری، به‌ویژه داده‌های علمی، در فرایند فهم آیات پدید می‌آیند. انتخاب آیات مرتبط با آسمان نیز از آن جهت است که این آیات در نقطه تلاقی متن و زبان قرآن، منابع تفسیری و یافته‌های نجومی و کیهان‌شناختی قرار دارند و امکان بررسی عینی‌تر نحوه شکل‌گیری آسیب‌ها را فراهم می‌کنند. پژوهش حاضر درصدد اثبات تعارض یا توافق کلی میان ***قرآن*** و علم نیست، بلکه کیفیت

نسخهٔ پیش از انتشار

روش‌شناختی تعامل مفسر با داده‌های علمی را ارزیابی می‌کند.

هدف اصلی پژوهش، گونه‌شناسی و تحلیل آسیب‌های روش‌شناختی در تفسیر علمی ***قرآن*** از منظر منتقدان، با تمرکز بر آیات مرتبط با آسمان است. پرسش اصلی آن است که این آسیب‌ها چه گونه‌هایی دارند و چگونه در فرایند تفسیر پدیدار می‌شوند. پرسش‌های فرعی نیز عبارت‌اند از اینکه مهم‌ترین معیارهای منتقدان در ارزیابی تفسیر علمی چیست؟ چه گونه‌هایی از آسیب در تفسیر آیات آسمانی قابل‌شناسایی است؟ و چه الزامات روش‌شناختی می‌تواند از تکرار این آسیب‌ها جلوگیری کند؟ نوآوری پژوهش در آن است که موضوع را از نقد موردی تفاسیر یا اثبات و ردّ مصادیق خاص، به سطح گونه‌شناسی آسیب‌های روش‌شناختی ارتقا می‌دهد و با تفکیک میان بهره‌گیری روشمند از علم، تطبیق احتمالی، تحمیل نظریه علمی و ادعای اعجاز علمی، به ضابطه‌مندکردن تعامل میان ***قرآن*** و علوم طبیعی کمک می‌کند.

علیرغم کثرت مطالعات در حوزه تفسیر علمی، بررسی روش‌شناختی این جریانِ فکری، به‌ویژه در آیاتِ کیهانی، همچنان نیازمندِ نگاهی کلان و ساختارمند است. پیشینه‌های موجود در این حوزه را می‌توان از منظر نوع رویکرد، به دو دسته تقسیم کرد که هر یک علی‌رغم نقاط قوت، فاقد جامعیتِ لازم در گونه‌شناسیِ آسیب‌ها هستند. بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌ها، همچون آثارِ مسترحمی (۱۳۸۸ش) و حجازی (۱۳۸۸ش)، رویکردی عمدتاً توصیفی و انطباقی دارند. این پژوهش‌ها با هدفِ تبیینِ همسوییِ آیات با یافته‌های علوم تجربی شکل گرفته و در استخراج مفاهیم نجومیِ مرتبط با آیات سودمند بوده‌اند؛ با این حال، به دلیل تمرکز بر اثباتِ گزاره‌های علمی از طریق متنِ دینی، از نقدِ بنیادینِ آسیب‌های روش‌شناختیِ این تطبیق‌ها فاصله گرفته و ماهیتی کلامی یا توصیفی یافته‌اند.

در سویی دیگر، گروهی از پژوهشگران همچون نوبری و رضایی‌اصفهانی (۱۳۹۰ش)، رجایی (۱۳۹۰ش)، برقعی و یزدان‌پناه (۱۳۹۶ش) و غروی‌نائینی و اکبری (۱۴۰۲ش)، به نقد و آسیب‌شناسی تفسیر علمی پرداخته‌اند. با این حال، محدودیتِ اصلیِ این آثار در تمرکز بر یک مفسرِ خاص (مانند طالقانی یا طنطاوی) یا یک نظریهٔ معین (مانند منظومهٔ شمسی یا هفت‌آسمان) است. این پژوهش‌ها اگرچه در شناسایی لغزش‌های روشیِ مفسران ارزشمندند، اما فاقدِ رویکردی جامع و گونه‌شناسانه برای تحلیلِ ساختاریِ آسیب‌ها در گسترهٔ آیاتِ آسمانی هستند.

در این مطالعه برای گونه‌شناسی آسیب‌های تفسیر علمی با تمرکز ویژه بر آیات آسمانی کوشش

نسخهٔ پیش از انتشار

خواهد شد. این گونه‌شناسی بر پایه معیار روش‌شناختی مشخصی استوار است: میزان التزام مفسر به قواعد زبان، اصالت دلالت متن، سیاق، و تفکیک یافته‌های قطعی از فرضیه‌های متغیر. بر این اساس، آسیب‌های شناسایی‌شده در قالب یک پیوستار روش‌شناختی سامان می‌یابند. نهایتاً، این مقاله با ارائه چارچوبی ضابطه‌مند، معیاری دقیق برای سنجش اعتبار انطباق‌های کیهان‌شناختی معاصر فراهم می‌آورد که می‌تواند به‌عنوان شاخصی برای ارزیابی سایر متون تفسیری نیز به‌کار گرفته شود.

۱. آسیب‌های مبنایی

تفسیر علمیِ آیاتِ کیهانی، در غیابِ یک الگوی روش‌شناختیِ دقیق، غالباً به دامِ آسیب‌هایی گرفتار شده است که اعتبارِ استنباطِ دینی را مخدوش می‌سازد. این آسیب‌ها را در سه ساحتِ مبنایی، زبانی و محتوایی می‌توان تحلیل کرد. اکنون در بخش نخست به آسیب‌های مبنایی خواهیم پرداخت.

۱ـ۱) تأثیر پیش‌فرض‌ها بر تفسیر آیات کیهانی

یکی از اساسی‌ترین و دامنه‌دارترین آسیب‌های روش‌شناختی در جریان تفسیر علمی، به‌ویژه در حوزهٔ آیات کیهان‌شناختی، لغزش در ورطهٔ تفسیر به رأی و انحراف از کشف مراد اصیل متکلم است. در روش‌شناسی تفسیر، تفسیر به رأی صرفاً به معنای اظهارنظر فاقد مدرک نیست، بلکه زمانی تحقق می‌یابد که مفسر پیش‌فرض‌ها، فرضیات اثبات‌نشده یا حتی اصول اثبات‌شدهٔ علوم تجربی را به‌مثابه اصل موضوعیِ مفروغ‌عنه بپذیرد و سپس بکوشد تا الفاظ، ساختارها و ظواهر ***قرآن*** را بر آن تحمیل کند (خویی، ***البیان***، ۳۸؛ نیز، بنگرید به: طباطبایی، ***المیزان***، ۳/ ۷۶).

طباطبایی در تحلیل ساختاری این آسیب متذکر می‌شود که در این فرایند، جایگاه وحی دگرگون شده و ***قرآن*** از مقام منبع هدایت و معیار سنجش به شاهدی تبعی برای تئوری‌های بشری تقلیل می‌یابد؛ پدیده‌ای که در روش‌شناسی تفسیری از آن به تطبیق و تحمیل تعبیر می‌شود (طباطبایی، ***المیزان***، ۳/ ۷۸؛ نیز، بنگرید به: معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۳-۴۴۶). این آسیب در ساحت آیات آسمان به‌واسطهٔ جذابیت تئوری‌های اخترفیزیک و اشتیاق مفرط به اثبات اعجاز علمی، بستری فراخ یافته و به پیدایش تطبیق‌های ذوقی، سست و گاه متناقض منجر شده است(شاکر، مبانی و روش‌های تفسیری، ص ۲۱۵؛ برای توضیح بیشتر نسبت میان وحی و علوم تجربی، بنگرید به: قائمی‌نیا، ***وحی و افعال گفتاری***، ۱۴۰).

نسخهٔ پیش از انتشار

در سخن از تحلیل انتقادی مصادیق عینی در آیات کیهانی می‌توان به واکاوی دو نمونه از تطبیق‌های بحث‌برانگیز میان متون قرآنی و یافته‌های اخترفیزیک پرداخته می‌شود تا آسیب‌های روش‌شناختی در فرآیندِ تفسیر علمی بازنمایی گردند. یک نمونه از این قبیل را در بررسی آیهٔ «وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ» در پرتو پدیده سیاه‌چاله می‌توان بازدید. در آیهٔ ششم سورهٔ قاف آمده است:

أَفَلَمْ يَنظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ.

برخی از مفسران معاصر با اتخاذ رویکردی علم‌گرا، در مواجهه با عبارت وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ، کوشیده‌اند این تعبیر قرآنی را با مفاهیم اخترفیزیک پیوند بزنند. مدعی این جریان آن است که نفی فروج (شکاف و رخنه) در آسمان، می‌تواند مصداقِ اعجاز علمی در تبیینِ پدیده‌هایی همچون سیاه‌چاله‌ها و تکینگی‌های گرانشی باشد (بنگرید به: بوکای، ***مقایسه‌ای میان تورات***...، ۱۸۵؛ رضایی اصفهانی، ***درسنامه روش‌ها***...، ۱۵۸). اما از منظر روش‌شناختی، این تطبیق با دو اشکال بنیادین روبه‌روست: نخست، فروج در لغت عرب به معنای شکاف و ناپیوستگی محسوس در ساختار یک بناست، نه گسست ساختاری در بافت فضازمان که مفهومی انتزاعی و ریاضیاتی است؛ دوم، سیاه‌چاله‌ها و تکینگی‌ها، مفاهیمی نظری و در حال تحول در فیزیک معاصرند و پیوند زدن دلالت قطعی آیه با آنها، مصداق بارز تحمیل فرضیه‌های ناپایدار بر متن است.

بر این نوع تطبیق، از منظر منتقدان، سه آسیبِ بنیادین وارد است: اولاً، این تطبیق از دلالتِ وضعی و لغوی منقطع است. واژهٔ فُروج (جمع فَرج)، در لغتِ فصیح، به معنای شکاف، رخنه و ناپیوستگی در ساختار یک بناست که موجب تضعیفِ استحکامِ ظاهری آن می‌گردد (ابن‌منظور، لسان العرب، ۲/ ۳۴۴؛ راغب اصفهانی، المفردات، ۶۳۰). بنابراین، آیه در مقامِ نفیِ هرگونه نقصِ ساختاری، اعوجاج و سستی در سقفِ مرئیِ جهان است (طبرسی، ***مجمع البیان***، ۹/ ۲۱۶؛ زمخشری، ***الکشاف***، ۴/ ۳۸۱)؛ لذا پیوند دادنِ این مفهوم به تکینگی‌های فیزیکی، نوعی خروج از دایرهٔ معنایِ لغوی به سوی معنایِ اصطلاحیِ تحمیلی است. تکینگی گرانشی نقطه‌ای در فضا ـ زمان است که در آن چگالی ماده و انحنای فضا ـ زمان به بی‌نهایت میل می‌کند و قوانین فیزیک شناخته‌شده از کار می‌افتند؛ مانند مرکز سیاه‌چاله یا لحظهٔ مه‌بانگ.

مشکل دیگر غفلت از غایتِ معادشناختی است. سیاقِ آیات سورهٔ ق، متمرکز بر احتجاج با منکرانِ رستاخیز و دعوت به تأملِ شهودی در عظمت و پیوستگیِ آسمان است تا از طریقِ آن، قدرتِ الهی بر

نسخهٔ پیش از انتشار

احیای مردگان اثبات شود (طباطبایی، ***المیزان***، ۱۸/ ۳۴۵؛ نیز، بنگرید به: ابن‌عاشور، ***التحریر و التنویر***، ۲۶/ ۲۸۸). تقلیلِ این افقِ تربیتی و کلامی به مدل‌های فیزیک کوانتومی، نوعی تفسیرِ ابزاری است که از مقصودِ اصلیِ آیه (غرضِ سیاق) فاصله می‌گیرد.

مشکل سوم نیز جزمیت‌بخشی به فرضیاتِ متغیر است. سیاه‌چاله‌ها و ساختارهای مرتبط با آن‌ها مبتنی بر نظریهٔ نسبیت عام‌اند و همواره در معرض بازنگری و دگرگونی‌های بنیادین قرار دارند. پیوند زدنِ نص ***قرآن*** با نظریه‌های علمیِ در حال تحول، به تفسیر تجربی می‌انجامد و خطرِ آسیب‌پذیری ***قرآن*** در پی تغییر آن نظریه‌ها را در پی دارد (معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۹-۴۴۸).

مثال دیگر بر این معنا را در تفسیر آیهٔ «وَهِيَ دُخَانٌ» بر اساس نظریه مه‌بانگ می‌توان بازجست. در آیهٔ ۱۱ سورهٔ فصلت آمده است: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...». مفسرانِ با گرایشِ علم‌گرا، واژهٔ دخان را مستقیماً بر پلاسمای اولیه و سحابی‌های گازیِ ناشی از نظریهٔ مه‌بانگ منطبق دانسته‌اند (محمود، ***القرآن: محاولة لفهم عصری***، ۳۴؛ نجفی، ***تفسیر آسان***، ۲/ ۱۸۰).

در نقدِ این رویکرد نخست باید به مصادره به مطلوبی توجه کرد که در انتقال از معنای عرفی به اصطلاحی روی می‌دهد. بر پایه منابع معتبر لغوی، دخان در لغت عرب به معنای دود، بخار یا حالت دودمانند و پراکنده و غیرمتراکم است. جوهری در الصحاح، دخان را دودِ آتش معرفی کرده و جمع آن را دَواخِنُ بر خلاف قیاس آورده است (جوهری، ***الصحاح***، ۵/ ۲۱۱۱).

راغب اصفهانی در ***المفردات***، دخان را همانند دودِ برخاسته از شعله دانسته و در تفسیر آیهٔ ثُمّ اسْتَوَى إِلَى السّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ (فصلت، ۱۱) تصریح می‌کند که مقصود، دودمانند بودن آسمان است؛ یعنی آسمان در آن مرحله انسجام و استحکام نداشت (راغب اصفهانی، ***المفردات***، ۳۱۰). خلیل بن احمد دخان را به معنای بالا رفتن و پراکنده شدن آورده است (خلیل بن احمد، ***العین***، ۴/ ۲۳۲). ابن‌فارس نیز ریشهٔ دخن را یک اصل واحد می‌داند که بر چیزی که از سوختن حاصل می‌شود، دلالت دارد (ابن‌فارس، ***معجم مقاییس اللغة***، ۲/ ۳۳۶). بر این اساس، دخان در معنای لغوی خود بر دود، بخار یا حالت دودمانند و پراکنده دلالت دارد. بنابراین، حمل دخان بر اصطلاحات تخصصی کیهان‌شناختی مانند گازهای اولیه یا سحابی‌ها و تبدیل آن به یک مدل فیزیکی خاص، فراتر از دلالت لغوی و مصداق تحمیل معنای متأخر بر متن است.

مشکل دیگر نیز نادیده‌انگاشتن چندلایگی معنایی و سنت تفسیری است. مفسران متقدم با اتکاء به

نسخهٔ پیش از انتشار

نصوص روایی، از آفرینش آسمان از بخارهای برخاسته از آب‌های نخستین سخن گفته‌اند (طوسی، ***التبیان***، ۹/ ۱۰۸؛ فخر رازی، ***التفسیر الکبیر***، ۲۷/ ۵۵۰). بنابراین، انحصار معنا در نظریهٔ مه‌بانگ، نه‌تنها بی‌اعتنایی به تکثر دلالت‌های متن است، بلکه نوعی نادیده‌انگاشتن میراث تفسیری در مواجهه با واقعیت‌های حسی است (جوادی آملی، ***تسنیم***، ۶/ ۲۸۰).

رادیکال‌ترین جلوهٔ این آسیب، در جریان عقل‌گراییِ علم‌زدهٔ شبه‌قاره، یعنی در تفکر سید احمدخان هندی (۱۸۱۷-۱۸۹۸م) تجلی یافته است. وی با اصالت‌بخشی مطلق به قوانین مکانیکی طبیعت اصلِ عدم امکان خرق قوانین علیت مادی را بر تمامی آیات تحمیل کرده و سعی نمود وحی را در چارچوب قوانین فیزیکِ زمان خود بازتعریف کند (احمدخان، ***تفسیر القرآن***، ۱/ ۳۰-۱۵).

یک مشکل بارز این تأویل‌های ساختگی در مواجهه با آیات کیهانی را در تقلیلِ تجربیاتِ ماورایی می‌توان جست. وی معراج پیامبر(ص) و پیمودنِ افلاک را به‌دلیل تعارض با قوانین ثقل نیوتنی، صرفاً یک رؤیای روحانی قلمداد نمود (همان، ۱/ ۵۲). مشکل دیگر تأویلِ پدیده‌های غیبی به علل مادی است. رجمِ شیاطین با شهاب‌ها را از یک پدیدهٔ غیبی به وسوسه‌های درونی یا اصطکاک سنگ‌های آسمانی با جو تقلیل داد (همان، ۲/ ۱۱۲). مشکل سوم این روی‌کرد نیز فروکاستنِ موجودات غیبی است. ملائکهٔ موکل بر سماوات را به نیروها و قوانین درونی طبیعت (نظیر جاذبه و الکتریسیته) فروکاست (همان، ۱/ ۷۸).

منتقدان بر این باورند که این روش، مصداقِ پوزیتیویزه‌کردنِ وحی و انقیادِ متن در برابر فرضیاتِ علمیِ سدهٔ نوزدهم است؛ رویکردی که در نهایت به مسخِ بُعدِ غیبی و ماوراءطبیعیِ ***قرآن*** منجر می‌گردد (اسدآبادی، ***مجموعه رسائل و مقالات***، ۱۸۷-۱۸۹؛ نیز، بنگرید به: ذهبی، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۳).

۱ـ۲) گسست انسجام معنایی و پراکندگیِ مطالب

یکی از لغزش‌گاه‌های روش‌شناختی در تفسیر علمی، پدیدهٔ استطراد مفرط یا انباشتِ غیرروشمندِ گزاره‌های علوم طبیعی در ذیل آیات است. در این رویکرد، متن تفسیری از وظیفهٔ اصلی خود در کشف مراد الهی و تبیین دلالت‌های زبانی ـ هدایتی فاصله گرفته و به بستری برای بازگویی مباحث تخصصیِ علوم تجربی (نظیر فیزیک و اخترشناسی) بدل می‌شود.

در مبانی علم تفسیر، استطراد تنها زمانی موجه است که به‌مثابه یک مقدمهٔ معرفتی یا قرینهٔ کمکی در

نسخهٔ پیش از انتشار

خدمتِ فهمِ عمیق‌ترِ معنا، تبیینِ اعجازِ بیانی یا رفعِ شبهات قرار گیرد. اما چنانچه داده‌های برون‌متنی، استقلالِ موضوعی یافته و بر بدنهٔ تحلیل‌های ادبی و سیاقی غلبه کنند، دلالت تفسیری دچار گسست و انقطاع می‌گردد (معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۳؛ نیز، بنگرید به: شاکر، ***مبانی و روش‌های تفسیری***، ۲۱۸).

یک مشکل این روی‌کرد تبدیل کردن تفسیر از یک اثرِ متن‌محور و دینی به نوعی دائره‌المعارف علوم طبیعی است. در این فرآیند، مفسر به‌جای استنطاق از ساختار واژگانی و پیوندهای نحوی، با مشاهدهٔ کوچک‌ترین مناسبت موضوعی، حجم عظیمی از فرمول‌های ریاضی و تاریخچهٔ کشفیات رصدی را به متن ضمیمه می‌کند، بدون آنکه این داده‌ها کمکی به ایضاحِ معنای تصدیقیِ آیه نمایند.

مشکل دیگر تفسیرزدایی از متن است. این رویکرد که منتقدان آن را پوشاندن چهرهٔ متن در زیر بار اطلاعات متفرقه می‌نامند، در واقع منجر به تفسیرزدایی شده و اصالتِ نص را در برابر اطلاعاتِ پراکنده از میان می‌برد (بنگرید به: ذهبی، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۷۵؛ نیز، بنگرید به: معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۹؛ فضل الله، ***من وحی القرآن***، ۱/ ۲۴).

بارزترین نمونهٔ این آسیب در سدهٔ چهاردهم هجری، تفسیرِ ۲۶ جلدیِ الجواهر اثرِ شیخ طنطاوی جوهری است. دغدغهٔ مصلحانهٔ طنطاوی بر این پیش‌فرض استوار بود که از آن‌جا که آیاتِ مربوط به پدیده‌های طبیعی و کیهانی در ***قرآن*** بر آیاتِ احکامِ فقهی غلبه دارد، مفسرِ معاصر باید با پیوند دادنِ وحی و علومِ تجربی، امت را بیدار کند (طنطاوی، ***الجواهر***، ۱/ ۵-۳). با این حال، این رویکرد در مقامِ اجرا، به الگویِ بارزی از درگیر شدن در مباحثِ فرامتنی و خروجِ مکرر از فضایِ تفسیری بدل گشت.

این آسیب در مواجهه با آیاتِ مربوط به آسمان‌ها و گردشِ افلاک، کاملاً خود را نشان می‌دهد. برای نمونه، طنطاوی در تفسیرِ آیاتِ مربوط به بروج (مانند سوره‌های بروج و حجر)، به‌جای تمرکز بر معانیِ لغوی، بلاغی و نقشِ این اصطلاح در تبیینِ تدبیر الهی، حجمِ انبوهی از مطالبِ تخصصیِ اخترشناسی را به متن می‌افزاید. این مطالب، از مختصاتِ هندسیِ صورت‌های فلکی گرفته تا فواصلِ ستاره‌ها بر حسبِ سالِ نوری و حتی اطلس‌های نجومیِ اروپایی را شامل می‌شود (همان، ۷/ ۱۴۰-۱۱۵؛ ۲۵/ ۴۵-۲۱). این حجم از اطلاعاتِ کیهان‌شناختی، به‌جای آنکه به روشن‌شدنِ معنایِ آیه کمک کند، پیوندِ مخاطب با هدفِ اصلیِ سوگند الهی (یعنی تأمل در نظامِ هستی و فرجامِ انسان) را گسسته و تمرکزِ متن را از هدایت به اطلاع‌رسانیِ علمی تغییر می‌دهد.

نسخهٔ پیش از انتشار

همین الگویِ حاشیه‌پردازی در تفسیرِ آیاتِ ناظر به پدیده‌های شب و روز (بنگرید به: یس/ ۳۷ و ۳۸) نیز تکرار شده است. مفسر در ذیلِ استعارهٔ سلخِ نهار از لیل، از تحلیلِ بلاغیِ این تعبیر فراتر رفته و به تشریحِ مباحثِ تخصصیِ فیزیک و زیست‌شناسی، نظیر گردشِ وضعی و انتقالی زمین، تأثیراتِ بیولوژیکِ نور بر ساختارِ سلولی گیاهان و ویژگی‌های طیف‌سنجیِ خورشید می‌پردازد (همان، ۱۷/ ۲۳۰-۲۱۵). حاصلِ این رویکرد، آن چیزی است که در مطالعاتِ روش‌شناختی، تفسیرزدایی نامیده می‌شود؛ فرآیندی که در آن، متنِ وحیانی زیرِ بارِ سنگینِ اطلاعاتِ علمیِ غیرمرتبط، کارکردِ اصیلِ هدایتیِ خود را از دست می‌دهد.

منتقدان روش‌شناختی، اسلوب طنطاوی را فاقد ماهیت تفسیری دانسته‌اند. معرفت بر این باور است که اثر مذکور به‌جای کشف دلالت‌های متنی و مراد متکلم، صرفاً به گردآوری علوم طبیعی در حاشیهٔ الفاظ پرداخته و آیه را تنها بهانه‌ای برای ورود به مباحث غیرتفسیری قرار داده است (معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۳). محمدحسین ذهبی نیز با لحنی گزنده، غلبهٔ اشکال هندسی و مباحث کالبدشناسی و نجومی بر ساختارِ نص را مخدوش دانسته و کتاب او را همه چیز دارد، جز تفسیر قرآن قلمداد می‌کند (ذهبی، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۷۶).

در همین راستا، پطباطبایی با نگاهی کلان به تفاسیرِ علم‌گرا، معتقد است این شیوه از نگارش، ذهن مخاطب را از توحید فطری و غایات تربیتیِ آیات کیهانی منصرف کرده و به پیچیدگی‌های فرمولی و جزئیاتِ متغیرِ علوم مادی معطوف می‌سازد؛ در نتیجه، آیاتِ نازل‌شده برای بیداریِ وجدان و شهودِ قلبی، به ابزاری برای ارضای کنجکاوی‌های علمی و تفاخرهای تمدنی تقلیل می‌یابند (طباطبایی، ***المیزان***، ۱/ ۱۰-۸). این انقطاعِ دلالی، اعتبارِ تفاسیر علمی را در برابر آزمونِ زمان و نقدِ روش‌شناختی، به‌شدت آسیب‌پذیر ساخته است.

۱ـ۳) فروکاست معنای آیات به تبیین مادی

یکی از بنیادی‌ترین آسیب‌های روش‌شناختی در تفسیر علمی، تقلیل‌گرایی مادی و غفلت ساختارمند از غایت اصیل نزول ***قرآن*** یعنی هدایت، تربیت معنوی و انذار انسان است. در نگرش اصیل قرآنی، پدیده‌های طبیعی و نظام حاکم بر آسمان‌ها و اجرام فلکی، به عنوان آیاتی معرفت‌بخش و شواهدی آفاقی برای پی‌بردن به مبدأ هستی، علم، قدرت و حکمت بی‌پایان الهی و نیز یادآوری فرجام نهایی آفرینش به تصویر کشیده شده‌اند. با این حال، در بسیاری از رویکردهای افراطی تفسیر علمی،

نسخهٔ پیش از انتشار

این سازوکار معنوی دگرگون شده و آیاتی که در پی دگرگونی درونی و تعالی روحی انسان هستند، به توصیف‌های صرفاً فیزیکی و فاقد بار معرفتی و تربیتی تقلیل می‌یابند (طباطبایی، ***المیزان***، ۱/ ۱۰-۸؛ جوادی آملی، ***تسنیم***، ۴۵).

منتقدان رویکردهای تفسیری معتقدند که مفسر قرآن، وقتی با آیات مربوط به آفرینش آسمان‌ها و زمین روبه‌رو می‌شود، نباید کتاب وحی را با یک کتاب درسی کیهان‌شناسی یا نقشهٔ مهندسی خلقت یکی بداند. اگر مفسر بیش از حد بر کشف روابط مادی و علت‌ومعلولیِ طبیعی در این آیات متمرکز شود، حقیقتاً پیام اصلی و نهایی ***قرآن*** را پشت واژه‌های تخصصی فیزیک و نجوم پنهان می‌کند. در چنین شرایطی، اصل بنیادین آیت‌بودن پدیده‌ها (یعنی نشانه بودن برای شناخت خدا) که ستون جهان‌بینی توحیدی است، کمرنگ می‌شود و خودِ پدیدهٔ مادی به جای خداوند، موضوعیت پیدا می‌کند؛ این امر، کارکرد اصلی تفسیر را از مسیر درست خود منحرف می‌سازد (شاکر، ***مبانی و روش‌های تفسیری***، ۲۲۵؛ نیز، بنگرید به: رضایی اصفهانی، ***پژوهشی در اعجاز علمی قرآن***، ۱۷۲). به بیان ساده، اگر تفسیر علمی، ***قرآن*** را تنها به یک آزمایشگاه طبیعت تقلیل دهد، از هدف راستین آن که تربیت روح و هدایت انسان به سوی خداست، دور می‌افتد؛ چرا که ***قرآن*** کتابِ چگونگیِ آفرینش نیست، بلکه کتابِ چراییِ آفرینش و راهنمای شناختِ خالق است.

یک جلوهٔ آشکارِ این تقلیل‌گرایی، در تلاشِ برخی نویسندگانِ علم‌گرا برای مادی‌سازیِ مفاهیمِ فرامادی و غیبی دیده می‌شود؛ مفاهیمی مانند سبع سماوات، عرش، کرسی و ملائکهٔ موکل بر تدبیر کیهان.

برای نمونه، در تفسیرِ آیهٔ دوازدهمِ سورهٔ طلاق (اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ...) و آیهٔ ۲۹ سورهٔ بقره (ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ...)، برخی مدعیانِ اعجازِ علمی، آسمان‌های هفت‌گانه را به لایه‌های جوّ زمین (تروپوسفر، استراتوسفر، مزوسفر، ترموسفر و اگزوسفر) یا مداراتِ سیاراتِ منظومهٔ شمسی فروکاسته‌اند (محمود، ***القرآن: محاولة لفهم عصری***، ۱۱۲؛ نیز، بنگرید به: بوکای، ***مقایسه‌ای میان تورات***...، ۱۴۵). چنین تطبیق‌هایی، ساحت‌های ملکوتی و مراتبِ غیرمادیِ هستی را در مرزهایِ پدیده‌هایِ مادی و فرضیه‌هایِ متغیرِ کیهان‌شناختی محصور می‌کند. حال آنکه روایاتِ معتبر و تحلیلِ مفسرانِ عقل‌گرا، این مفاهیم را در جایگاهی متعالی می‌شناسند.

نمونهٔ دیگر، مواجههٔ برخی نویسندگان با مفهوم عرش الهی در آیهٔ دوم سورهٔ رعد است: اللَّهُ الَّذِی

نسخهٔ پیش از انتشار

رَفَعَ السَّمَاوَاتِ... ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ. برخی مفسرانِ معاصر کوشیده‌اند استوای بر عرش را بر تمرکزِ مرکزِ ثقلِ جهان، مرکزیتِ انرژیِ کیهانی یا سیاه‌چالهٔ کلان‌جرمِ مرکزیِ کهکشان‌ها تطبیق دهند.

این فروکاستنِ ساحت‌های لاهوتی به سازوکارهای اخترفیزیکی، افزون بر مسخِ دلالت‌هایِ توحیدیِ آیه، متنِ وحیانی را تا سطحِ مدل‌هایِ متغیرِ فیزیکِ مادی تنزل می‌دهد و غایتِ هدایتیِ کلامِ الهی را مخدوش می‌سازد (مسترحمی، ***روش‌شناسی تفسیر علمی قرآن***، ۱۴۰-۱۳۵).

همچنین در آیهٔ ششم سورهٔ ملک (وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ...)، فروکاستنِ شهاب‌ها و رجمِ شیاطین به برخوردِ فیزیکیِ سنگ‌هایِ سرگردان یا اصطکاکِ گازها در جوّ، بدونِ توجه به ساحت‌هایِ ملکوتی و تمثیلیِ آن، نمونهٔ دیگری از سلبِ دلالت‌هایِ ماورایی و تربیتیِ نص است. منتقدانِ عقل‌گرا، از جمله طباطبایی، این رویکرد را ناشی از ناتوانی در درکِ زبانِ تمثیلی و حقایقِ ملکوتیِ ***قرآن*** دانسته و به‌شدت نقد کرده‌اند (طباطبایی، ***المیزان***، ۱۹/ ۳۹۲).

یکی از دیگر آسیب‌های بنیادین در تفسیرِ آیاتِ کیهانی، فروکاستنِ غایتِ هدایتیِ نص به توصیفاتِ فیزیکی است. بسیاری از صاحب‌نظران، تقلیلِ حقیقتِ آیت‌بودنِ پدیده‌ها به پدیدارهایِ مادی را خطایی روش‌شناختی می‌دانند که مخاطب را در حصارِ ماده محبوس می‌کند. طباطبایی با تأکید بر اینکه رسالتِ بنیادینِ ***قرآن***، هدایت به سوی الله و ایجادِ دگرگونیِ توحیدی است، تصریح می‌کند که ***قرآن*** کتابِ آموزشِ علومِ طبیعی نیست؛ از این رو، هرگاه مفسر، غایتِ هدایتیِ نص را فرع بر کشفِ مختصاتِ لایه‌های جوّی یا قوانینِ مکانیکی قرار دهد، دچارِ لغزشِ روش‌شناختی شده است (طباطبایی، ***المیزان***، ۱/ ۹-۸ و ۱۶/ ۱۵۵).

در همین راستا، ابن‌عاشور معتقد است که اسلوبِ بیانیِ ***قرآن*** در یادکردِ از آسمان، اسلوبی تنبیهی و تذکاری برای اعتلایِ جانِ آدمی است و فرورفتن در تطبیق‌هایِ متکلفانهٔ تجربی، حجابی میانِ مخاطب و پیامِ اصلیِ آیه پدید آورده و غرضِ بلاغی و تربیتیِ متکلم را معطل می‌گذارد (ابن‌عاشور، ***التحریر و التنویر***، ۱/ ۲۸۲-۲۸۰). آیت‌الله جوادی آملی نیز با تفکیک میان فهمِ روشمندِ طبیعت در بسترِ وحی و تفسیرِ علم‌زده، استدلال می‌کند که این رویکردِ تقلیل‌گرایانه، علم را به‌جای آنکه معبری به‌سوی غیب سازد، به مقصدی مستقل بدل می‌کند که مخاطب را از شهودِ صفاتِ جمال و جلالِ الهی باز می‌دارد (بنگرید به: جوادی آملی، ***تسنیم***، ۵۵-۵۲).

تحلیل این نمونه‌ها نشان می‌دهد که آسیب بنیادین در مادی‌سازی آیات کیهانی، ناشی از خلط

نسخهٔ پیش از انتشار

ساحت‌های وجودی و فروکاستن زبان تمثیلی و ملکوتی ***قرآن*** به مدل‌های مکانیکی است. در این فرآیند، مفسر با تقلیل حقایق قدسی به پدیدارهای تجربی، متن وحی را از غایت توحیدی و هدایتی خود تهی ساخته و فهم کلام الهی را به سرنوشت نظریه‌های ابطال‌پذیر فیزیک پیوند می‌زند؛ امری که به مسخ لایه‌های غیبی نص و تزلزل در وثاقت جاودان آن می‌انجامد.

۲. نادیده‌انگاری بافت و قواعد زبانی

یکی از آسیب‌های اساسی در تفسیر علمی، جدا شدن از قواعد زبان‌شناسی، اصول ریشهٔابی واژگان و بافتِ کاربردیِ کلمات در زبان عربیِ فصیحِ دوران نزول است. ***قرآن*** بر پایهٔ شیوه‌های بیانی، سیاق جمله‌ها و نظام معناییِ زبان عربی نازل شده و هرگونه برداشت از آن، پیش از هر چیز نیازمند گذر از قواعد صرف، نحو، لغت و بلاغت است.

۲ـ۱) بی‌توجهی به تطور معنایی الفاظ

برخی از مفسران با رویکردهای افراطیِ علم‌گرا، با نادیده گرفتن ساختار زبانی متن یا تحمیل اشتراک لفظیِ نادرست و تطبیقِ نامناسبِ اصطلاحات جدید علمی (مانند فیزیک و اخترشناسی) بر واژگان کهنِ قرآن، این واژگان را از معنای اصلی و رایجِ خود در زبان عربی تهی کرده و مفاهیم مدرن را به جای آن می‌نشانند (معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۳۰؛ نیز، بنگرید به: خویی، ***البیان***، ۳۵۸). به زبان ساده، اگر مفسر، ***قرآن*** را بدون توجه به قواعدِ زبان عربی معنا کند، در واقع به جای تفسیرِ متن، برداشتِ شخصیِ خود را بر آن تحمیل نموده و از فهمِ حقیقیِ وحی فاصله می‌گیرد؛ چرا که ***قرآن*** نخست یک کتابِ زبانی و ادبی است و هر تفسیری باید از همین دروازهٔ اصلی وارد شود.

منتقدان برجستهٔ حوزهٔ روش‌شناسی تفسیر تصریح می‌کنند که پدیدهٔ تطور معنایی و پیدایش اصطلاحات تجربی، هرگز مجوزی برای قرائت و تأویل نصوص بدون لحاظ افق معنایی مخاطبان عصر نزول فراهم نمی‌آورد. در غیر این صورت، متن به گزاره‌ای سیال و بی‌ثبات بدل خواهد شد که با هر چرخش و جهش اصطلاحی در علوم تجربی، دلالت‌های اولیهٔ الفاظ آن دستخوش استحاله می‌گردد؛ خطایی روش‌شناختی که در ادبیات نقد تفسیری از آن با عناوینی چون استنطاق ناموجه لغوی و خروج از قواعد وضع و استعمال یاد می‌شود (ابن‌عاشور، ***التحریر و التنویر***، ۱/ ۵۴؛ نیز، بنگرید به: شاکر، ***مبانی و روش‌های تفسیری***، ۲۳۲).

نسخهٔ پیش از انتشار

از نمونه‌های این آسیب روش‌شناختی، تفسیر آیه وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (ذاریات/ ۴۷) بر اساس نظریه اتساع و انبساط کیهان است. برخی نویسندگان علم‌گرا، مُوسِعُونَ را به معنای گسترش‌دهنده ابعاد فضا در طول زمان گرفته و آیه را پیشگویی مدل کیهان‌شناختی ادوین هابل دانسته‌اند (نجار، ***من آیات الإعجاز العلمی فی القرآن الکریم***، ۱۸۰؛ نیز، بنگرید به: بوکای، ***مقایسه‌ای میان تورات...*** ، ۱۶۵). در حالی که مشتقات وسع در زبان عربی، در مواردی بر توانمندی و گستردگی قدرت دلالت دارد؛ چنان‌که در آیهٔ «عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ» (بقره/ ۲۳۶)، موسع در برابر مقتر به معنای توانگر آمده است. بنابراین حمل واژه بر معنای صرفاً فیزیکی، بدون توجه به دلالت لغوی و سیاق آن، قابل‌تأمل است (طباطبایی، ***المیزان***، ۱۸/ ۳۸۲؛ نیز، بنگرید به: مصطفوی، ***التحقیق***...، ۱۳/ ۱۴۲).

نمونه دیگر، تفسیر طارق در آیات (وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ) (طارق: ۳-۱) به تپ‌اخترها[1] است. برخی نویسندگان با استناد به ریشه طَرَقَ و مفهوم کوبیدن، این واژه را به پالس‌های ساطع‌شده از تپ‌اخترها مرتبط دانسته‌اند (نجار، ***السماء فی القرآن الکریم***، ۲۲۰). با این حال، در زبان عربی، طارق به کسی یا چیزی گفته می‌شود که شبانه ظاهر شود و النجم الثاقب نیز در تفاسیر، به ستاره‌ای درخشان و نافذ اشاره دارد (طبرسی، ***مجمع البیان***، ۱۰/ ۷۱۴؛ ابن‌عاشور، التحریر و التنویر، ۳۰/ ۲۵۵). همچنین تفسیر کُنَّس در آیهٔ «الْجَوَارِ الْكُنَّسِ) (تکویر/ ۱۶) به سیاه‌چاله‌ها و بلعندگی گرانشی ماده، نمونه دیگری از این رویکرد است. این برداشت با معنای لغوی کِناس و تفسیرهای مطرح‌شده درباره حرکت و اختفای اجرام آسمانی سازگاری کامل ندارد (ذهبی، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۹۰؛ نیز، بنگرید به: معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۵).

صاحب‌نظران و منتقدان با اتکاء به مبانی اصولی فهم کلام و مباحث هرمنوتیک نصوص دینی، تصریح می‌کنند که قاعدهٔ بنیادین و اصل اولی در ادراک مراد متکلم، جریان اصل عقلایی اصالت عدم نقل و التزام خدشه‌ناپذیر به حقیقت لغویه و عرفیه حاکم بر عصر نزول است.

۲ـ۲) تحمیل اصطلاحات نوپدید و متأخر علمی بر الفاظ کهن

بر این اساس، یکی از آسیب‌های روش‌شناختی در تفسیر آیات کیهانی، تحمیل اصطلاحات نوپدید

---

1. Pulsars.

نسخهٔ پیش از انتشار

و متأخر علمی بر الفاظ کهن است که بدون توجه به قرائن حالیه و مقالیه، نظام تفاهم عقلایی را دچار اختلال می‌کند. در تبیین این آسیب، خویی تأکید می‌ورزد که چنین رویکردی با نادیده‌انگاری اصل اصالت عدم نقل، نظام فهم عرفی را برهم زده و حجیت ظواهر را به‌مثابه مبنایی‌ترین آبشخور فهم نص، ساقط و مخدوش می‌سازد (خویی، ***البیان***، ۳۵۸). در همین راستا، استاد معرفت نیز این رویه را مصداق بارز تکلف زبانی و تحمیل انطباق‌های ذوقی دانسته و تصریح می‌کند که استخراج یافته‌های مدرن کیهان‌شناختی از واژگان قرآن، تنها در صورتی واجد وجاهت روش‌شناختی است که متکی بر شواهد لغوی موثق و قواعد فصاحت و بلاغت عربی باشد؛ در غیر این صورت، این رویه ضمن هنجارگریزی تفسیری، اعتبار بیانی و اعجاز ادبی کلام وحی را نزد ادیبان و زبان‌پژوهان خدشه‌دار می‌سازد (بنگرید به: معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۳۲). نادیده‌گرفتن این موازین، راه را برای تفسیر سلیقه‌ای هموار می‌کند؛ به‌گونه‌ای که با تمسک به مشابهت‌های صوری میان واژگان و پدیده‌های فیزیکی، مفاهیم متغیر علوم تجربی بدون پشتوانهٔ دلالی، بر متن وحی تحمیل می‌گردد.

۲ـ۳) گسستِ سیاقی و تقطیعِ آیات

رعایت سیاق از اصول بنیادین فهم و تفسیر ***قرآن*** کریم است. آیات قرآن، هرچند از حیث لفظ و مضمون تنوع دارند، در چارچوبی منسجم قرار گرفته‌اند و فهم دلالت آن‌ها، در موارد متعدد، مستلزم توجه به پیوند آیات با یکدیگر و ارتباط آن‌ها با غرض کلام است. ازاین‌رو، سیاق، به‌عنوان یکی از قرائن مؤثر در کشف مراد آیات، در تعیین معنای الفاظ و عبارات و جلوگیری از برداشت‌های ناسازگار با جهت‌گیری معنایی متن نقش اساسی دارد (خویی، ***البیان***، ۲۸۷؛ معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۶).

با وجود این، در برخی از رویکردهای اعجاز علمی، عبارتی از آیه جدا و بدون لحاظ پیوند آن با سیاق، بر یک نظریه یا یافته علمی تطبیق داده می‌شود. چنین روشی، با نادیده گرفتن قرائن لفظی و مضمونیِ حاکم بر آیه، زمینه برداشت‌هایی را فراهم می‌آورد که ممکن است با مراد آیه سازگار نباشند. بنابراین، تطبیق آیات بر یافته‌های علمی، هنگامی از اعتبار روش‌شناختی برخوردار است که با بررسی سیاق، توجه به دلالت الفاظ و رعایت ارتباط معنایی آیات همراه باشد؛ وگرنه، احتمال آن وجود دارد که معنایی بیرون از اقتضای متن بر آیات تحمیل شود.

صاحب‌نظران و منتقدان برجسته تصریح کرده‌اند که این تقطیعِ ناموجه، به مفسر این امکانِ کاذب را

نسخهٔ پیش از انتشار

می‌دهد که معنایی کاملاً مغایر با مقصود اصلیِ گوینده از دل متن استخراج کند. در این رویکردِ تقلیلی، غرض کلی سوره، شأن نزول، فضای گفتمانی حاکم بر خطاب، و حتی جملات ماقبل و مابعدِ آیه نادیده انگاشته می‌شوند تا کلام الهی به نفع کشفیات کیهان‌شناسی معاصر مصادره گردد؛ خطایی بنیادین که علمای بلاغت با نکته‌سنجی از آن با عنوان اقتطاع مخلّ به غرض متکلم یاد کرده و آن را از آفاتِ بزرگِ روش‌شناسی دانسته‌اند (ابن‌عاشور، ***التحریر و التنویر***، ۱/ ۱۱۰؛ شاکر، ***مبانی و روش‌های تفسیری***، ۲۴۸).

یکی از مصادیق این رویکرد تقلیل‌گرا، تفسیر آیه ۳۳ سوره مبارکه الرحمن است: يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ. برخی مفسران علم‌گرا، با جدا کردن این آیه از سیاق سوره، سُلْطَان را به دانش تجربی، فناوری‌های نوین و توانایی بشر برای سفر فضایی تفسیر کرده و آن را پیشگویی ***قرآن*** درباره اکتشافات فضایی و فرود بر ماه دانسته‌اند (محمود، ***القرآن: محاولة لفهم عصری***، ۸۸؛ ینگرید به: رضایی اصفهانی، پژوهشی در تفسیر علمی قرآن، ۱۹۵). با توجه به سیاق آیات، این برداشت با فضای معادشناختی سوره سازگار نیست. آیه پس از آن می‌فرماید: يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ که بر ناتوانی جن و انس از گریز در روز قیامت دلالت دارد. بنابراین، تفسیر آیه در چارچوب سفرهای فضایی، با سیاق معادشناختی آن سازگار به نظر نمی‌رسد (طباطبایی، ***المیزان***، ۱۹/ ۱۰۶؛ طبرسی، ***مجمع البیان***، ۹/ ۳۰۸).

مصداق دیگر، آیه نخست سوره مبارکه انشقاق است: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ. برخی نویسندگان این آیه را به پدیده‌هایی مانند فروپاشی اتمسفر، سیاه‌چاله‌ها و کرم‌چاله‌های فضایی در عالم کنونی مرتبط دانسته‌اند؛ در حالی که سیاق سوره، ناظر به دگرگونی‌های هستی در آستانه قیامت است. ازاین‌رو، استفاده از آیه برای تبیین پدیده‌های فعلی کیهان، با قرائن سیاقی آن سازگار نیست (مسترحمی، روش‌شناسی تفسیر علمی قرآن، ۱۸۰).

همچنین در آیه ۳۷ سوره الرحمن آمده است: فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ. تطبیق تعبیر وردة کالدهان بر تصاویر تلسکوپی سحابی‌های گازی، مانند سحابی چشم گربه، نمونه دیگری از تفسیر آیه بدون توجه کافی به سیاق معادشناختی آن است؛ زیرا آیه در توصیف دگرگونی‌های آسمان در آستانه قیامت قرار دارد (ذهبی، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۹۵).

نسخهٔ پیش از انتشار

طباطبایی که روش تفسیر *قرآن* با *قرآن* را بر پایهٔ ارتباطِ اندام‌وار (ارگانیک) آیات و التزامِ عمیق به سیاق بنا نهاده است، همواره هشدار می‌دهد که انتزاعِ آیه از بسترِ گفتمانی، مسخِ روحِ کلام و گشودنِ دریچه به‌سوی خطاهای فاحشِ تفسیری است. وی در نقدِ رویکردِ تقلیلی به آیهٔ سلطان در سورهٔ الرحمن، تبیین می‌کند که سیاقِ حاکم، ترسیمِ عجزِ مطلقِ مجرمان در برابر احاطهٔ ربوبی در هنگامهٔ قیامت است؛ لذا فروکاستنِ مفهومِ سلطان به ابزارهای تکنولوژیک (موشک و سفینه)، نه تنها نادیده‌انگاریِ بدیهیاتِ کلامی، بلکه به‌مثابهٔ بازی با دلالت‌های وحیانی است (طباطبایی، *المیزان*، ۱۹/ ۱۰۶-۱۰۷).

آیت‌الله معرفت نیز با تأکید بر لزوم رعایتِ انسجامِ ساختاری میان صدر و ذیلِ آیات، تصریح می‌کند که روشِ مفسرانِ افراطی در گزینشِ تک‌واژه‌ها و انطباقِ شتاب‌زدهٔ آن‌ها بر یافته‌هایِ ژورنالیستیِ علومِ روز، فاقدِ هرگونه وجاهتِ روش‌شناختی در ساحتِ تفسیر است و موجبِ تشتت در ادراکِ هندسهٔ معنایی قرآن می‌گردد (معرفت، *التفسیر و المفسرون*، ۲/ ۴۴۷). ابن‌عاشور نیز در این راستا یادآور می‌شود که وحدتِ سیاقیِ کلامِ الهی، مانع از آن است که ذهنِ مخاطب از غایاتِ اخروی و تربیتیِ یک سوره، به سمتِ فرضیاتِ نجومی که هیچ پیوندِ ارگانیکی با مقاصدِ متن ندارند، منحرف گردد (ابن‌عاشور، *التحریر و التنویر*، ۲۷/ ۲۴۲).

۳.آسیب‌های محتوایی

در این بخش، آسیب‌های محتوایی تفسیر علمی قرآن، از جمله تأثیر فرضیه‌های ناپایدار، تغییرپذیری نظریه‌های علمی و خودباختگی در برابر پیشرفت غرب، بررسی می‌شود .این عوامل ممکن است به تطبیق شتاب‌زده آیات با نظریه‌های علمی و دور شدن از معنای اصلی آن‌ها بینجامند.

۳ـ۱) ابتنای تفسیر بر پیش‌فرض‌های ناپایدار تجربی

یکی از خطیرترین آسیب‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در حوزهٔ تفسیر علمی، گره‌زدن نصوص قطعی و جاودانهٔ *قرآن* کریم به نظریه‌ها و فرضیات متغیر، ابطال‌پذیر و تجدیدنظرپذیر علوم تجربی است. در فلسفهٔ علم معاصر، گزاره‌های تجربی خصلتی استقرایی، نسبی، موقت و پارادایم‌محور دارند و در چارچوب گردش‌های نظری و ابطال‌پذیری پوپری، همواره در معرض جرح، تعدیل، اصلاح یا جایگزینی با الگوها و مدل‌های جامع‌تر قرار دارند.

نسخهٔ پیش از انتشار

در نقطهٔ مقابل، معارف وحیانی ***قرآن*** برآمده از علم مطلق، ازلی و خطاناپذیر الهی است و در اصول، معارف و مقاصد هدایتی خویش از ثبات و قطعیت صدوری و دلالی برخوردار است. ازاین‌رو، برقراری تلازم قطعی میان این دو حوزهٔ ناهمگون معرفت‌شناختی، بدون تفکیک بنیادین میان قوانین قطعی و مشاهدات مسلّم علمی و فرضیات، فرضیه‌سازی‌ها و مدل‌های تئوریک، بنیان فهم تفسیری را بر شالوده‌ای لغزان و ناپایدار بنا می‌نهد (شاکر، ***مبانی و روش‌های تفسیری***، ۲۴۰).

منتقدان تفسیر علمی تأکید ورزیده‌اند که خطای بنیادین مفسران علم‌زده، شتاب‌زدگی آنان در مواجهه با واپسین رهیافت‌ها و نظریه‌های نجومی و فیزیکی است؛ رویکردی که پژوهشگر را از سنجش انتقادی درجهٔ اعتبار، روایی و وزن معرفتی آن فرضیه‌ها بازمی‌دارد. هرگاه استنباط تفسیری بر پایهٔ یک مدل فیزیکی موقت و ناپایدار پی‌ریزی گردد، با بطلان یا منسوخ‌شدن آن فرضیه در مجامع علمی، اعتبار انتساب آن معنا به ساحت کلام وحی نیز در افکار عمومی و ذهنیت مخاطبان فرو می‌ریزد؛ در نتیجه، پیام قدسی دین به‌ناحق در مظان ابطال، تعارض‌انگاری علم و دین، و بی‌اعتباری دلالی قرار می‌گیرد؛ رخدادی عبرت‌آموز که در تاریخ تحولات علم بارها تکرار شده و پیامدی جز تزلزل باورهای ایمانی و دین‌داری نسل‌های متأخر به همراه نداشته است (معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۵).

تاریخ تفسیر ***قرآن*** نشان می‌دهد که گاهی تأثیر نظریه‌های علمیِ زمانه بر برداشت مفسران از آیات، به تفسیرهایی انجامیده است که بعدها نیاز به بازنگری پیدا کرده‌اند. برای نمونه، برخی مفسران در دوره‌های گذشته، تحت تأثیر نظام کیهان‌شناسی بطلمیوسی، آیات مربوط به آسمان‌ها و حرکت اجرام آسمانی را بر اساس نظریه افلاک نه‌گانه تفسیر می‌کردند. در این نظام، زمین در مرکز جهان قرار داشت و اجرام آسمانی به افلاک کروی و تودرتو نسبت داده می‌شدند.

برخی نیز آسمان‌های هفت‌گانه را با افلاک مربوط به هفت سیاره شناخته‌شده در آن زمان مرتبط می‌دانستند و واژه فَلَک در آیه ۴۰ سوره یس را بر همین اساس تفسیر می‌کردند. با گسترش دانش نجوم و کنار رفتن مدل زمین‌مرکزی بطلمیوسی، مبنای علمی این برداشت‌ها تضعیف شد و ضرورت بازنگری در تفسیرهایی که به آن نظام وابسته بودند، آشکار گردید. این نمونه نشان می‌دهد که پیوند دادن معنای آیات ***قرآن*** به مدل‌های علمیِ زمانه، بدون شواهد کافی، می‌تواند تفسیر را در برابر تغییرات علمی آسیب‌پذیر سازد (ر.ک.: ذهبی، ***التفسیر والمفسرون***، ۲/ ۴۸۰؛ معرفت، ***التمهید فی علوم القرآن***، ۶/ ۱۶۶؛ مکارم شیرازی، ***پیام قرآن***، ۲/ ۱۹۵؛ مکارم شیرازی، ***تفسیر نمونه***، ۱۰/ ۱۱۱؛ عسکری، ***عقاید***

نسخهٔ پیش از انتشار

اسلام در قرآن، ۱/ ۹۷).

این مشکل در تفسیر آیه ۱۰۴ سوره انبیا نیز دیده می‌شود. برخی مفسران این آیه را با شتاب‌زدگی به فرضیه مه‌رُمب[1] مرتبط دانسته‌اند؛ فرضیه‌ای که بر اساس آن، انبساط جهان متوقف می‌شود و جهان در نهایت به سوی انقباض و فروپاشی پیش می‌رود (نجار، *من آیات الإعجاز العلمی فی القرآن الکریم*، ۲۱۵؛ بوکای، *مقایسه‌ای میان تورات...*، ۱۸۰). بااین‌حال، مدل‌های دیگری مانند انجماد بزرگ[2] و مه‌گسست[3] نیز برای سرانجام جهان مطرح شده‌اند. بنابراین، نمی‌توان فرضیه مه‌رُمب را پیش‌بینی قطعی درباره آینده جهان دانست. در نتیجه، اگر معنای یک آیه را به یک فرضیه علمیِ تغییرپذیر محدود کنیم، ممکن است با تغییر آن فرضیه، تفسیر آیه نیز دچار مشکل شود. ازاین‌رو، از نظر روش‌شناختی، باید از تطبیق قطعی آیات *قرآن* با نظریه‌هایی که هنوز درباره آن‌ها اتفاق‌نظر علمی وجود ندارد، پرهیز کرد.

این رویکردِ آسیب‌زا در تطبیق قطعی آیه ۳۰ سوره انبیا با نظریه مه‌بانگ و پیوند دادن آن با دیدگاه‌هایی مانند نظریه ریسمان یا چندجهانی نیز دیده می‌شود. مشکل اصلی آن است که با تغییر نظریه‌های علمی، ممکن است مفسر ناچار شود برداشت خود از آیه را نیز تغییر دهد. در این صورت، به‌جای آنکه متن *قرآن* بر پایه زبان و سیاق خود تفسیر شود، معنای آیه به نظریه‌های علمیِ در حال تحول وابسته می‌شود. چنین رویکردی از نظر روش‌شناختی محل نقد است؛ زیرا فرضیه‌ها و مدل‌های علمی ممکن است اصلاح شوند یا کنار گذاشته شوند، درحالی‌که تفسیر آیه نباید به‌گونه‌ای به یک نظریه خاص وابسته شود که اعتبار آن با تغییر آن نظریه آسیب ببیند (سترحمی، *روش‌شناسی تفسیر علمی قرآن*، ۱۶۰).

۳ـ۲) امکان تحول نظریات علمی

از دیدگاه منتقدان، یکی از مهم‌ترین اشکالات روش‌شناختی در تفسیر علمی قرآن، پیوند دادن معنای آیات به نظریه‌های تجربی‌ای است که هنوز از پشتوانه شواهد کافی برخوردار نیستند یا اعتبار آن‌ها در معرض بازنگری علمی قرار دارد. چنین رویکردی ممکن است مرز میان دلالت آیات و برداشت‌های علمیِ مفسران را مخدوش سازد و معنای متن را به نظریه‌هایی وابسته کند که در طول زمان تغییر می‌کنند. هرچند یافته‌های علوم تجربی می‌توانند در فهم برخی پدیده‌های طبیعی و بررسی

1. Big Crunch.
2. Big Freeze.
3. Big Rip.

نسخهٔ پیش از انتشار

برداشت‌های تفسیری سودمند باشند، نمی‌توان هر فرضیه یا مدل علمی را حقیقتی قطعی تلقی کرد و سپس آیات ***قرآن*** را بر اساس آن تفسیر نمود. از منظر معرفت‌شناختی، ضروری است میان متن وحیانی، تفسیر انسانیِ آن و نظریه‌های علمی تمایز گذاشته شود؛ زیرا تغییر یا رد یک نظریه علمی، لزوماً به معنای تغییر در متن ***قرآن*** نیست، بلکه ممکن است ضرورت بازنگری در تفسیر مبتنی بر آن نظریه را نشان دهد. بنابراین، نقد اصلی متوجه اصل بهره‌گیری از دانش علمی نیست، بلکه متوجه تطبیق شتاب‌زده و قطعی آیات با نظریه‌های تغییرپذیر و ارائه آن تطبیق‌ها به‌عنوان معنای قطعی ***قرآن*** است.

طباطبایی با اشاره به این آسیب، هشدار می‌دهد که اگر مفسر آیات ***قرآن*** را بر اساس نظریه‌های ناپایدار تفسیر کند، با رد شدن آن نظریه‌ها در آینده، تفسیر او نیز اعتبار خود را از دست می‌دهد .در چنین شرایطی، ممکن است مخاطبان به‌جای آنکه نادرستی را به روش مفسر نسبت دهند، آن را به ***قرآن*** نسبت دهند (طباطبایی، ***المیزان***، ۱/ ۹).

مفسران معاصر نیز بر ضرورت تمایز میان یافته‌های علمیِ قطعی و نظریه‌ها و فرضیه‌های اثبات‌نشده یا متغیر تأکید کرده‌اند. از دیدگاه آنان، نمی‌توان نظریه‌های علمیِ رقیب و فرضیه‌های ناپایدار را بدون بررسی کافی و اطمینان از اعتبار آن‌ها، مبنای تفسیر آیات قرآن قرار داد؛ زیرا چنین رویکردی ممکن است به جای فهم مراد آیه، به تحمیل پیش‌فرض‌های علمی مفسر بر متن قرآن بینجامد و اعتبار برداشت تفسیری را مخدوش سازد (مکارم شیرازی، ***تفسیر نمونه***، ۱/ ۵۲؛ برای توضیح بیشتر درباره معیارهای بهره‌گیری از یافته‌های علمی در تفسیر قرآن، بنگرید به: همو، پیام قرآن، ۸/ ۱۵۲؛ فضل‌الله، ***من وحی القرآن***، ۷/ ۳۱؛ ملکی میانجی، ***مناهج البیان***، ۲۰/ ۲۰۵؛ طالقانی، ***پرتوی از قرآن***، ۲/ ۱۱۴).

طباطبایی با تبیینِ این آسیب، هشدار می‌دهد که تطبیقِ ***قرآن*** بر نظریاتِ متزلزل، مفسر را در چرخه‌ای گرفتار می‌کند که با ابطالِ آن نظریه در آینده، اعتبارِ تفسیرِ ارائه‌شده فرو می‌پاشد و متأسفانه در نگاهِ مخاطب، این نقصِ روش‌شناختیِ مفسر به پایِ کلامِ الهی نوشته می‌شود (طباطبایی، المیزان، ۱/ ۹). مفسرانِ معاصر نیز با تأکید بر تفکیکِ قوانینِ قطعی و مسلم از فرضیاتِ در حالِ گذار، بر لزومِ احتیاطِ روش‌شناختی تصریح دارند. از منظرِ آنان، گنجاندنِ مدل‌های رقیب و فرضیاتِ ناپایدار در ساحتِ تفسیر، نه تنها با شأنِ جاودانگیِ نصِ وحیانی در تعارض است، بلکه نوعی تحمیلِ پیش‌فرض محسوب می‌شود که سلامتِ استنباط را مخدوش می‌سازد (مکارم شیرازی، ***تفسیر نمونه***، ۱/ ۵۲؛ فضل‌الله، ***من وحی القرآن***، ۷/ ۳۱؛ ملکی میانجی، ***مناهج البیان***، ۳۰/ ۲۰۵؛ طالقانی، ***پرتوی از***

نسخهٔ پیش از انتشار

قرآن، ۲/ ۱۱۴).

۳ـ۳) خودباختگیِ مفسران در برابر پیشرفتِ غرب

آسیبِ خودباختگی تمدنی در عرصهٔ تفسیر، بسیار فراتر از یک اشتباهِ زبانی یا روش‌شناختیِ ساده است؛ این پدیده در حقیقت واکنشی است به بحرانِ هویتی و مواجههٔ نامتوازنِ جهان اسلام با برتریِ تمدنِ مدرنِ غرب. وقتی پیشرفت‌های چشمگیرِ علوم طبیعی، همراه با سلطهٔ اندیشهٔ پوزیتیویسم (که علمِ تجربی را تنها معیارِ حقیقت و اعتبارِ معرفتی می‌دانست)، به اوج خود رسید، گروهی از نخبگان و نویسندگانِ مسلمان، در موضعی انفعالی و تدافعی قرار گرفتند. در چنین فضای روانی و تاریخی، تفسیر علمی به ابزاری برای بازگرداندنِ حیثیتِ ازدست‌رفته در برابر اتهامِ عقب‌ماندگی تبدیل شد؛ ابزاری که در آن، مفسر ناخودآگاه در پیِ اثباتِ این بود که قرآن، قرن‌ها پیش از دانشمندان غربی، به تمامیِ یافته‌ها و فرمول‌های علمی دست یافته است (خولی، *مناهج تجدید...*، ۱/ ۲۹۳ - ۲۹۴؛ ینگرید به: ذهبی، *التفسیر و المفسرون*، ۲/ ۴۸۸).

این رویکرد که می‌توان آن را علم‌زدگی افراطی نامید، اعتبار وحیِ قدسی را در گروِ تأییداتِ آزمایشگاهی و رصدهای کیهانیِ مدرن قرار داد. منتقدانِ معاصر بر این باورند که این جریانِ فکری، به‌جای بازخوانیِ دستاوردهای علوم تجربی در پرتوِ جهان‌بینیِ توحیدی و اهدافِ هدایتیِ قرآن، کلام خداوند را در مقامِ اثباتِ مشروعیتِ علمی در دادگاهِ پوزیتیویسم، قربانی کرده است؛ رویکردی که نتیجهٔ آن، فروکاستنِ شأنِ وحی به تابعی از نظریه‌هایِ متغیرِ کیهان‌شناختی بوده است (شاکر، *مبانی و روش‌های تفسیری*، ۲۵۱).

بارزترین پیامدِ این موضعِ انفعالی، تلاشِ شتاب‌زده برای انطباقِ مستمرِ کشفیاتِ فضایی و نظریاتِ اخترفیزیک بر آیاتِ مرتبط با آسمان است؛ به‌گونه‌ای که هر دستاوردِ نوینِ رصدخانه‌های غربی، بی‌درنگ در صفحاتِ تفاسیر و مقالاتِ علم‌گرا به‌مثابهٔ مصداقِ تامِ اعجازِ علمی قلمداد می‌شود. برای نمونه، انتشارِ هر تصویرِ تلسکوپی از اعماقِ فضا یا گمانه‌زنی دربارهٔ سیاه‌چاله‌ها، مادهٔ تاریک، امواجِ گرانشی و کرم‌چاله‌ها، موجی از رویکردهای تطبیقی را برمی‌انگیزد که می‌کوشند عباراتی همچون «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» (تکویر/ ۱۶-۱۵) یا «السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ» (ذاریات/ ۷) را پیش‌گوییِ پیش‌دستانهٔ این رخدادها معرفی کنند (محمود، *القرآن: محاولة لفهم عصری*، ۶۲؛ نجار، *من آیات الإعجاز العلمی فی القرآن الکریم*، ۱۳۴).

نسخهٔ پیش از انتشار

این شتاب‌زدگی، که می‌توان آن را ناشی از شیفتگی به دستاوردهای علمی جدید دانست، موجب شده است که نویسندگان این جریان، تفاوت میان زبان قرآن، با جهت‌گیری هدایتی و بیانی خاص خود، و زبان علوم تجربی، مبتنی بر فرضیه‌پردازی، آزمون تجربی و سنجش‌پذیری را نادیده بگیرند. آنان برای اثباتِ کارآمدی و به‌روز بودنِ متنِ دینی، تمامِ توانِ خود را صرفِ استخراجِ نظریه‌هایِ تجربی از الفاظی می‌کنند که در افقِ هدایت، تذکر و عبرت نازل شده‌اند؛ امری که نه تنها شأنِ قدسیِ ***قرآن*** را ارتقا نمی‌بخشد، بلکه متنِ وحیانی را در معرضِ نوساناتِ بی‌پایان و بازنگری‌های مداومِ داده‌هایِ تجربی قرار می‌دهد (ابن‌عاشور، ***التحریر و التنویر***، ۱/ ۱۱۵؛ برای بررسی تحمیل یافته‌های تجربی بر ***قرآن***، بنگرید به: معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۴۸).

منتقدان برجستهٔ جهان اسلام، خطرات کلامی و پیامدهای معرفت‌شناختیِ این رویکرد انفعالی را به خوبی آشکار کرده‌اند. طباطبایی با تأکید بر اینکه ***قرآن*** کتاب هدایت به سوی توحید و سعادتِ حقیقی است، هرگونه تلاش برای فروکاستن این متنِ آسمانی به یک کتابِ فیزیک یا کیهان‌شناسی را انحرافی بنیادین از هدف اصلی نزول می‌داند و تصریح می‌کند که ارزش و اعتبار وحی، هرگز به تطابق آن با فرضیه‌های متغیرِ علمی وابسته نیست (طباطبایی، ***المیزان***، ۱/ ۶).

شیخ محمد شلتوت نیز در نقدِ شیفتگیِ افراطی نسبت به علومِ مدرن، هشدار می‌دهد که پیوند زدنِ حقانیتِ ***قرآن*** به یافته‌های زودگذرِ علمی، یک خطرِ راهبردی است؛ زیرا با تغییرِ هر پارادایم علمی، ایمانِ مخاطبان متزلزل می‌شود و این دفاعیاتِ شتابزده، خواه‌ناخواه، بزرگ‌ترین ضربه را به اعتبارِ وحی وارد می‌آورد (شلتوت، ***من توجیهات الإسلام***، ۱۱۸).

معرفت نیز با صراحت، بخشِ عظیمی از ادعاهایِ اعجاز علمی در حوزهٔ نجوم را زاییدهٔ بحران هویتی و اشتیاقِ واهی برای هماهنگی با تمدنِ غالب می‌داند؛ رویکردی که جز تحمیلِ گمانه‌ها بر کلامِ الهی و سست‌کردنِ پایه‌هایِ تفسیرِ صحیح، حاصلی ندارد (معرفت، ***التفسیر و المفسرون***، ۲/ ۴۵۰). این نقدها به روشنی نشان می‌دهد که راهِ درست در تفسیر آیاتِ آسمانی، رهایی از موضعِ انفعال و بازگشت به نگاهِ اصیلِ توحیدی و غایت‌محورِ ***قرآن*** است. به بیان ساده، رویکردِ انفعالی در تفسیر علمی، نه‌تنها ***قرآن*** را از جایگاهِ والایِ هدایتگریِ خود تهی می‌سازد، بلکه ایمانِ مخاطبان را به تغییرِ نظریه‌های علمی گره می‌زند و آن را در معرضِ تزلزل قرار می‌دهد؛ در حالی که راهِ درست، بازگشت به ***قرآن*** به عنوانِ کتابِ شناختِ خدا و رستگاریِ انسان است، نه کتابِ مسابقه با علمِ تجربی. این نقدها

نسخهٔ پیش از انتشار

به‌روشنی نشان می‌دهد که راهبردِ صحیح در تفسیرِ آیاتِ ناظر به آسمان، رهایی از موضعِ انفعال و بازگشت به رویکردِ اصیلِ پدیدارشناسانه، توحیدی و غایت‌گرایِ ***قرآن*** است.

نتیجه

پژوهش حاضر با بررسی آیات مربوط به آسمان و چگونگی ارتباط آن‌ها با یافته‌های نجومی، به شناسایی و دسته‌بندی آسیب‌های روش‌شناختی تفسیر علمی قرآن پرداخته است. این پژوهش، به‌جای بسنده کردن به هشدارهای کلی درباره تفسیر علمی، با بررسی نمونه‌های عینی از تفاسیر قرن چهاردهم، خطاهای پرتکرار در این زمینه را آشکار کرده است.

بررسی نمونه‌های موردی نشان می‌دهد که یکی از آسیب‌های مهم در تفسیر علمی قرآن، تأثیر پیش‌فرض‌های ذهنی مفسر بر فهم آیات است. برای نمونه، در تفسیر سید احمدخان هندی، گرایش به طبیعت‌گرایی باعث شده است برخی امور غیبی و معجزات بر اساس قوانین طبیعی تأویل شوند. تفسیر آیه «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا» (انبیاء/ ۳۲) در چارچوب قوانین فیزیکی را می‌توان از نمونه‌های این رویکرد دانست؛ حال آنکه سیاق آیه بر توجه به نشانه‌های الهی و هدایت انسان تأکید دارد.

نمونه دیگری از این آسیب را می‌توان در تفسیر ***الجواهر*** طنطاوی مشاهده کرد. وی ذیل آیه «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» (یس/ ۳۸)، به طرح مباحث گسترده‌ای درباره سرعت حرکت اجرام آسمانی، سیارات و منظومه شمسی پرداخته است. این مطالب، با توجه به هدف اصلی آیه و تأکید آن بر نشانه‌های قدرت خداوند، از موضوع اصلی فاصله می‌گیرند و مرز میان تفسیر قرآن و بیان یافته‌های علوم طبیعی را کمرنگ می‌کنند.

بی‌توجهی به سیاق آیات نیز از دیگر آسیب‌های قابل‌مشاهده است. برای مثال، برخی مفسران در تفسیر آیه «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ...» (الرحمان/ ۳۳)، واژهٔ «سلطان» را به پیشرفت علمی بشر و سفرهای فضایی مرتبط دانسته‌اند. با این حال، توجه به فضای کلی سوره الرحمن نشان می‌دهد که آیه در بستر بحث از قیامت، حسابرسی الهی و ناتوانی جن و انس از گریز از قلمرو قدرت خداوند قرار دارد. ازاین‌رو، تفسیر آن بدون در نظر گرفتن این سیاق می‌تواند به برداشت‌هایی دور از معنای مورد نظر آیه بینجامد.

در برخی تفاسیر، مفاهیم مربوط به امور غیبی نیز به نظریه‌های خاص علمی محدود شده‌اند. برای

نسخهٔ پیش از انتشار

نمونه، در تفسیر آیه «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» (فصلت/ ۱۱)، واژهٔ دخان به مدل‌های مشخص کیهان‌شناختی، مانند گازهای اولیه یا سحابی‌ها، تطبیق داده شده است. درحالی‌که این واژه، در حد دلالت لغوی خود، به حالتی دودمانند اشاره دارد و به‌تنهایی برای اثبات یک نظریه خاص درباره شکل‌گیری جهان کافی نیست. همچنین، آیات یادشده در مقام ارائه جزئیات فیزیکی درباره پیدایش آسمان نیستند.

گزینش یک‌جانبه یافته‌های علمی نیز می‌تواند بر برداشت مفسر از آیات اثر بگذارد. در چنین مواردی، داده‌هایی که با پیش‌فرض‌های مفسر سازگارند، مورد توجه قرار می‌گیرند و شواهد یا تفسیرهای دیگر کمتر دیده می‌شوند. برای مثال، آیه «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (ذاریات/ ۴۷) گاه مستقیماً با نظریه انفجار بزرگ مرتبط دانسته شده است، بی‌آنکه ظرفیت‌های دیگر آیه و برداشت‌های تفسیری متفاوت به‌اندازه کافی بررسی شوند.

بر پایه این یافته‌ها، تفسیر روشمند آیات آسمانی مستلزم رعایت چند اصل اساسی است: نخست، باید معنای واژگان، ساختار نحوی و سیاق آیه به‌دقت بررسی شود و غرض هدایتی آن مورد توجه قرار گیرد. سپس باید روشن شود که الفاظ و ساختار آیه تا چه اندازه ظرفیت پذیرش یک برداشت علمی را دارند. در مرحله بعد، لازم است اعتبار و میزان قطعیت یافته‌های علمی سنجیده شود و میان معنایی که آیه بر آن دلالت دارد و تطبیق احتمالی آن بر نظریه‌های علمی تفاوت گذاشته شود. در نهایت، برداشت ارائه‌شده باید با جهت‌گیری توحیدی و تربیتی قرآن سازگار باشد و از تحمیل نظریه‌های متغیر علمی بر متن وحی پرهیز شود.

نوآوری این پژوهش در آن است که آسیب‌های پراکنده تفسیر علمی را در قلمرو خاص آیات آسمانی و نسبت ***قرآن*** و نجوم بازآرایی کرده و آن‌ها را به مجموعه‌ای از معیارهای کاربردی برای ارزیابی تفاسیر علمی تبدیل نموده است.بنابراین، حاصل این بحث صرفاً هشدار درباره لغزش‌های تفسیر علمی نیست، بلکه تبیین اصولی برای تفسیر روشمند ***قرآن*** است .بر این اساس، مفسر باید از دلالت لغوی و سیاقی آیه آغاز کند، ظرفیت معنایی الفاظ را بسنجد، اعتبار یافته‌های علمی را بررسی کند، میان تفسیر آیه و تطبیق آن بر یافته‌های علمی تمایز بگذارد، از تحمیل نظریه‌های علمی بر متن بپرهیزد و غایت هدایتی ***قرآن*** را در کانون تفسیر خود قرار دهد.

از این رو، تفسیر علمی آیات آسمانی، نه به صورت مطلق مردود است و نه بی‌قید و شرط پذیرفتنی.

نسخهٔ پیش از انتشار

این نوع تفسیر زمانی روشمند و قابل‌دفاع است که از افراط در استخراج همه علوم از ***قرآن*** و تفریط در نفی هرگونه بهره‌گیری از دانش تجربی فاصله بگیرد. ***قرآن*** کتاب هدایت است و اشارات آن به آسمان، زمین، اجرام آسمانی و پدیده‌های کیهانی در چارچوب همین غایت هدایتی معنا می‌یابد. علوم نجومی می‌توانند افق فهم مفسر را گسترش دهند و برخی اشارات قرآنی را روشن‌تر سازند، اما نمی‌توانند جایگزین قواعد تفسیر شوند یا بر دلالت متن حاکم گردند.

منابع

ابن عاشور، محمد طاهر، ***التحریر و التنویر***، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۱ق.

ابن‌منظور، محمد بن مکرم، ***لسان العرب***، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.

ابن‌فارس، احمد بن فارس، ***معجم مقاییس اللغة***، قم، جامعهٔ مدرسین،۱۲۹۹ق.

اسدآبادی، سید جمال‌الدین، ***مجموعه رسائل و مقالات***، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، چاپخانه الهادی، ۱۳۷۹ش.

برقعی، زهره، و سیده فاطمه یزدان‌پناه، «هفت آسمان ***قرآن*** از منظر صدرالمتألهین و فخر رازی»، ***پژوهش‌های تفسیر تطبیقی***، سال سوم، شمارهٔ ۱، پیاپی ۵، فروردین ۱۳۹۶ش.

بوکای، موریس، ***مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم***، ترجمه ذبیح‌الله دبیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.

حجازی، سیدعلیرضا، «هفت آسمان ***قرآن*** و هفت نام و هفت رنگ آسمان در تمام ***نهج‌البلاغه*** امیرمؤمنان(ع)»، ***پژوهش‌های تعلیم و تربیت اسلامی***، سال دوم، شمارهٔ ۵، ۱۳۸۸ش.

جوادی آملی، عبدالله، ***تسنیم***، قم، اسراء، ۱۳۸۲ش.

حنفی، احمد، ***التفسیر العلمی للآیات الکونیة فی القرآن***، بیروت، دارالمعارف، ۱۹۸۰م.

حسینی همدانی، سیدمحمدحسین، ***انوار درخشان در تفسیر قرآن***، تهران، کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.

خلیل بن احمد، ***العین***، قم، هجرت، ۱۴۱۰ق.

خولی، امین، ***مناهج تجدید فی النحو والبلاغة***، دارالمعرفة، ۱۹۶۱م.

خویی، سید ابوالقاسم، ***البیان فی تفسیر القرآن***، بیروت، دار الزهراء، ۱۴۱۸ق.

داورپناه، ابوالفضل، ***انوار العرفان فی تفسیر القرآن***، تهران، انتشارات صدر، ۱۳۷۵ش.

ذهبی، محمدحسین، ***الإسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث***، دمشق، دارالیمان، ۱۴۰۵ق.

ذهبی، محمدحسین، ***التفسیر و المفسرون***، قاهره، دار الکتب الحدیثه، ۱۹۶۱م.

نسخهٔ پیش از انتشار

راغب اصفهانی، ***المفردات***، به کوشش صفوان عدنان داودی، بیروت، الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.

رجایی، سمیه، ***آسیب‌شناسی تفسیر علمی ناظر بر تفسیر الجواهر طنطاوی***، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم و معارف ***قرآن*** کریم، دانشکده علوم قرآنی قم، ۱۳۹۰ش.

رجبی، محمود و دیگران، ***روش‌شناسی تفسیر قرآن***، تهران، سمت، ۱۳۷۹ش.

رضایی اصفهانی، محمدعلی، ***درسنامه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن***، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲ش.

رضایی اصفهانی، محمدعلی، ***پژوهشی در اعجاز علمی قرآن***، رشت، انتشارات کتاب مبین، ۱۳۸۲ش.

رومی، فهد بن عبدالرحمن، ***اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر***، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۸ق.

زمخشری، محمود بن عمر، ***الکشاف***، ترجمه مسعود انصاری، تهران: ققنوس، ۱۳۸۹ش.

سعید المحجری، یحیی، ***آیات قرآنیة فی مشکاة العلم***، قاهره، دارالنصر، ۱۹۹۱م.

سبزواری، محمد، ***الجدید فی تفسیر القرآن المجید***، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.

سیوطی، عبدالرحمان بن ابی‌بکر، ***الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور***، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

شاکر، محمدکاظم، ***مبانی و روش‌های تفسیری***، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲ش.

صفار، محمد بن حسن، ***بصائر الدرجات***، بیروت، اعلمی، ۱۳۶۲ش.

طبرسی، فضل بن حسن، ***مجمع البیان***، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.

طبری، محمد بن جریر، ***جامع البیان***، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.

طباطبایی، سید محمدحسین، ***المیزان***، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۰ق.

طیب، سید عبدالحسین، ***اطیب البیان***، تهران، اسلام، ۱۳۶۹ش.

طنطاوی جوهری، ***الجواهر***، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***التبیان***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

سید مرتضی، علی بن حسین، ***الامالی***، بیروت، المکتبة العصریة، ۱۳۸۳ق.

عمید زنجانی، عباسعلی، ***مبانی و روش‌های تفسیر قرآن***، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۷ش.

فخر رازی، محمد بن عمر، ***التفسیر الکبیر***، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق

فضل الله، محمد حسین، ***من وحی القرآن***، بیروت، دار الملاک، ۱۴۱۹ق.

محمود، علی، ***القرآن: محاولة لفهم عصری***، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۶م.

مسترحمی، سیدعیسی، «آسمان از دیدگاه ***قرآن*** و دانش نجوم»، ***پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم***،

نسخهٔ پیش از انتشار

شمارهٔ ۴، ۱۳۸۸ش.

ملکی میانجی، محمدباقر، ***مناهج البیان***، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۴۱۴ق.

نجار، زغلول راغب محمد، ***من آیات الإعجاز العلمی فی القرآن الکریم***، قاهره، مکتبة الشروق الدولیة، ۱۴۲۳ق.

نوبری، علی‌رضا، و محمدعلی رضایی اصفهانی، «آسیب‌شناسی تفسیر علمی با محوریت تفسیر ***پرتوی از قرآن***»، ***مطالعات تفسیری***، سال دوم، شمارهٔ ۸، زمستان ۱۳۹۰ش.